

انواع بی عقلی در سینما

۱- بی عقلی چیست؟

آیا اگر کسی به شما بگوید «دیوانه» یا «بی عقل» ناراحت می شوید؟ اگر پاسخ شما به این سوال مثبت است و یا فکر می کنید صفت «دیوانه» صفتی توهین آمیز است، پس چرا بسیاری از شخصیت های بی عقل تاریخ ادبیات و سینما برای ما جذاب و محبوب هستند؟ چه چیزی در بی عقلی برای ما جذاب است؟ هنگامی که به خاطرات قدیمی خود نگاه می کنیم شخصیت هایی مانند «پت و مت»، «چارلی چاپلین»، «مستر بین» یا حتی «بامشاد» و «سیامک» در طنزهای مهران مدیری همگی از نوعی بی عقلی رنج می برند، اما ما همه آنها را دوست داریم و شاید بیشتر از شخصیت های جدی داستان ها به آنها توجه کنیم. در این مقاله سعی می کنیم انواع بی عقلی در سینما (و احتمالا ادبیات) را در قالب یک سیر مشاهده‌تی دسته بندی کنیم. این دسته بندی به ما کمک می کند تا به شکل عمیق تر به بی عقلی شخصیت های محبوبمان توجه کنیم و دلیل آن را کشف کنیم.

با نگاهی کلی به تاریخ سینما و ادبیات متوجه می شویم، تفاوت هایی جدی بین شخصیت های بی عقل وجود دارد. گاهی اوقات آنها از یک بیماری خاص ذهنی یا جسمی رنج می برند و گاهی به صورت طنزآمیزی بدشانس هستند. اما آنچه در همه آنها مشترک است «خروج از روال عادی» زندگی است. به بیان دیگر آنچه معمولا با عنوان «دیوانگی» یا «سفاقت» خوانده می شود، چیزی نیست جز خروج رفتار یا گفتار افراد از حالت عادی که همه ما انتظار آن را داریم. به عنوان مثال اگر کسی تلاش کند چوبی را که روی آن ایستاده ببرد، یا پاچه های پیراهنی را به اشتباه در پا کند، رفتارهایی خلاف مرسوم انجام داده است. اما سوال اینجاست که دلیل این بی عقلی چیست؟ چگونه ممکن است کسی پیراهنی را در پا کند؟ آیا واقعا نمی داند که پیراهن برای تن است و شلوار برای پا؟ یا اینکه می داند و برای رسیدن به هدف خاصی این کار را انجام می دهد؟ ما در اینجا برخی از دلایل بی عقلی را به صورت استقرایی (یعنی ممکن است بیشتر یا کمتر باشد؛ ما فقط برخی را برشمرده ایم) لیست می کنیم.

۲- دلایل بی عقلی

اولین دلیل بی عقلی «بدشانسی» است. برخی از به یاد ماندنی ترین شخصیت های داستانی و سینمایی برای ما شخصیت هایی هستند که به صورت مکرر بدشانسی می آورند. این بدشانسی های مکرر گرچه در دنیای واقعی کمتر رخ می دهند، اما هر یک از آنها احتمالا برای بسیاری از ما اتفاق افتاده اند. هنگامی که همه وسایل پخت کیک را آماده کرده ایم و ناگهان کودکی خردسال همه مواد را در سطل زباله خالی می کند، موقعیتی غیرعادی و در عین حال مضحک رخ داده است. شخصیت هایی مانند مستر بین در فیلم «جانی انگلیش» (Johnny English) به سال ۲۰۰۳ از جمله این شخصیت ها هستند. همچنین می توان به شخصیت «مرد هزار چهره» یا «مرد دو هزار چهره» از جمله سریال های مهران مدیری، کمترین محبوب ایرانی اشاره کرد، که مجموعه اتفاقاتی تصادفی او را در موقعیت هایی طنزآلود قرار می دهد. (ویدیوی شماره ۱)

دسته دوم بی عقلی حاصل نوعی بیماری جسمی و روحی است. نمونه بارز این بی عقلی در فیلم معروف «فارست گامپ» (Forrest Gump) به سال ۱۹۹۴ قابل مشاهده است. فارست گامپ از لحاظ هوشی نسبت به افراد دیگر در سطح پایین تری قرار داد. آی کیو فارست گامپ کمی کمتر از میانگین مورد قبول برای عادی یک فرد است. با این وجود فارست پسری کوشا و صادق است. کوشش او برای رسیدن به اهدافش مثال زدنی و وفاداری اش در عشق تحسین برانگیز است. با این وجود رفتارهای او در جامعه نوعی دیوانگی محسوب می شود. او به سوالات مردم پاسخ های مناسب و مورد قبول نمی دهد و گاهی رفتارهای غیرعادی و خشن انجام می دهد. با این وجود نوعی راستی و درستی در رفتارهای او دیده می شود. در واقع هنگامی که او

برخلاف روال عادی جامعه تنها نسبت به یک دختر و در همه شرایط وفادار است، ما (مردم عادی) به نوعی متذکر رفتارهای غیروفا دارنه خود می شویم. (ویدئوی شماره ۲)

سادگی کودکانه دلیل سوم رفتارهایی است که ما بی عقلی می خوانیم. گاهی اوقات شخصیت های داستانی به بلوغ مورد انتظار نرسیده اند و رفتارهایی خارج از قاعده سنی انجام می دهند. به عنوان مثال اگر شخصیتی در سن چهل سالگی همچنان با عروسکش بازی کند، نشانه نوعی کودکی و عدم بلوغ است. در برخی از قسمت های سریال مستر بین شاهد علاقه وافر او به عروسک خرسی اش هستیم. او با عروسکش صحبت می کند و همه جا با خود حمل می کند. این رفتارهای مستربین حاصل نوعی عدم بلوغ است که نسبت به سن او مضحک می نماید. (ویدئوی شماره ۳)

دلیل چهارم بی عقلی طبق مطالعات ما جامعه بی عقل است. پیشتر گفتیم که بی عقلی نوعی خروج از روال مرسوم جامعه است. حال اگر در جامعه ای همه افراد بی عقل باشند، کسی که در آن جامعه عادی باشد یا عاقلانه فکر کند، از روال عادی خارج است و در نهایت اوست که دیوانه خوانده می شود. این دلیل بی عقلی دستمایه بسیاری از نمونه های غنی سینما و ادبیات است که در آنها مولف قصد نقد اجتماعی دارد. به عنوان مثال در ادبیات داستانی نمایشنامه «کرگدن» نوشته اوژن یونسکو، یا رمان «کوری» نوشته ژوزه ساراماگو نمونه هایی جامعه ای است که همه افراد آن به تباهی رفته اند و معدود افرادی که سالم و عاقل هستند را نیز به جرم رفتار عاقلانه طرد و نقد می کنند. در حوزه سینما برخی از آثار وودی آلن مبتنی بر این نوع از دیوانگی است. همچنین در طنز ایرانی می توان به بیشتر کارهای مشترک مهران مدیری و سیامک انصاری اشاره کرد. (ویدئوی شماره ۴)

دلیل پنجم بی عقلی در واقع همان بی عقلی یا دیوانگی است. یعنی گاهی اوقات واقعا کسی دیوانه است و رفتارهایش هیچ توجیه عاقلانه ای ندارد. این نوع رفتارهای دیوانه وار غالبا به شکل طنز هستند، و بینندگان یا خوانندگان واقعا به حماقت شخصیت ها می خندند. این حماقت در بیشتر مواقع برای اطرافیان و خود شخصیتی ها دردسر ساز می شود، اما دردسر ها همیشه زودگذر هستند و اثری از نتایج اعمال وجود ندارد. به عنوان مثال اگر لورل و هاردی انباری را به آتش می کشند یا پادگانی را بی نظم می کنند، اتفاق خاصی برای آنها نمی افتد. همچنین در این گونه از بی عقلی مردم عادی یا شخصیت های فرعی داستان اغلب ماشین هایی بی احساس و قابل پیش بینی هستند. آنها هرگز متوجه بی عقلی شخصیت های داستان نمی شوند و گرفتار دردسرهای آنها می شوند. (ویدئوی شماره ۵)

دلیل ششم ضعف در روابط اجتماعی است. گاهی اوقات افراد دیوانه ای در داستان ها حضور دارند که دیوانگی آنها ناشی از عدم آگاهی از روابط اجتماعی و رسومات قراردادی است. آنها نمی دانند که بزرگتر ها و کوچکترها با هم رقابت نمی کنند، آنها از تعارفات و قراردادهای اطلاعی ندارند و گاهی نسبت به تکنولوژی غریب هستند. دیوانگی آنها نوعی سادگی بی آرایش است. در فیلم «آنجا بودن» (۱۹۷۹) باغبانی به نام چنس تمام عمر خود را در یک خانه به زندگی کرده است و تنها تلویزیون دیده است. ب مرگ صاحب خانه او مجبور است وارد دنیای واقعی شود، در حالی که از روابط انسان ها هیچ چیز نمی داند. در انتهای فیلم فشارها آنقدر بر روی او زیاد می شود که به شکلی نمادین مجددا از مردم دوری می گزیند. در سکانس آخر شاهد آن هستیم که چنس بر روی آب راه می رود. (ویدئوی شماره ۶)

دلیل هفتم بی عقلی بی اطلاعی است. فرض کنید به سرزمینی دوردست سفر کرده اید که رفتار مردم آنجا برایتان کاملا عجیب است. در میان آنها شما غریبه ای با رفتارهای عجیب هستید. شما با رسومات و دستاوردهای تکنولوژیک آنها آشنا نیستید. در واقع هم شما عاقل هستید و هم هم آنها، تنها دلیل بی عقلی شما در میان آنها نوعی عدم آگاهی از رسومات قومی است. در فیلم «بورات» (Borat) (۲۰۰۶) یکی از نمایندگان کشور قزاقستان به آمریکا می رود تا با فرهنگ و رسوم آنها آشنا شود. از نسبت به زبان انگلیسی و رسومات غربی کاملا غافل است و رفتارهای او اغلب حاکی از نوعی حماقت است. حماقت او از چه نوع

است؟ مسلماً از نوع تفاوت نسبت به روال عادی. اما نکته مهم آنجاست که این روال عادی چیست و از آن چه کسانی است؟ اگر فرض کنیم فرهنگ غرب و تکنولوژی آن روال مرسوم جهان امروز است، رفتارهای بسیاری از قبایل و کشورهای غیر غربی مضحک و دیوانه وار است. اما آیا این تعریف دیوانگی به خودی خود معنایی دارد؟ آیا ما هم نمی توانیم فرض کنیم که «ما» عادی هستیم و هر کس خلاف ما فکر کند «دیوانه» است؟ (ویدئوی شماره ۷)

دسته آخری بی عقلی دلیلی حکیمانه دارد. شاید آشنا ترین نمونه این بی عقلی شخصیت هایی مانند «بهلول» یا «ملا نصرالدین» است که در داستان های تاریخی ما مسلمانان ذکر شده است. این شخصیت ها به احتمال زیاد دیوانه واقعی نبودند، اما به دلایل سیاسی یا دینی تصمیم می گرفتند تا همانند دیوانگان رفتار کنند. آنها از طریق این نوع دیوانگی درس های مهمی به مردم و خصوصاً سلاطین می دادند. در سینما نیز شخصیت هایی وجود دارند، که در شرایط سخت و بغرنج به جای از دست دادن روحیه و امید به دنبال راهکاری طنزآلود برای رهایی از آن موقعیت هستند. رفتارهای آنها در آن شرایط سخت غیرعقلانه و غیرمرسوم است، اما شاید بهترین پاسخ به سختی زندگی همین دیوانگی و بی عقلی است. در این نمونه بی عقلی نوعی بی خیالی و بریدگی از دنیا است. (ویدئوی شماره ۸)

ردیف	دلایل بی عقلی	نمونه	نمونه دیگر
۱	بدشانسی	Johnny English (2003)	مرد هزار چهره (۱۳۸۷)
۲	بیماری	Forrest Gump (1994)	سوته دلان (۱۳۵۶)
۳	سادگی کودکانه	Johnny Stecchino (1991)	مستربین (۱۹۹۵-۱۹۹۰) عروسک خرسی
۴	جامعه بی عقل	Take the Money and Run (1969)	قهوه تلخ (۱۳۸۹-۱۳۹۲)
۵	حماقت	Dumb and Dumber (1994)	لورل و هاردی (۵۵-۱۹۲۷)
۶	ضعف در روابط اجتماعی	Being There (1979)	دیوانه از قفس پرید (۱۹۷۵) سرخپوست
۷	بی اطلاعی از دنیا (سادگی)	Borat (2006)	چارلی چاپلین (۴۰-۱۹۲۱)
۸	بی عقلی حکیمانه	Life is Beautiful (1997)	بهلول (۱۳۳۶)

۳- واقعا بی عقلی چیست؟

در مقدمه این مقاله گفتیم که بی عقلی نوعی خروج از روال مرسوم و عادی است. اما در نمونه های بی عقلی دیدیم که روال مرسوم گاهی اوقات روال معقول یا مناسبی نیست. گاهی اوقات غریبان زندگی خود را روال مرسوم و دیگران را بی عقل می دانند؛ گاهی اوقات در میان جامعه به تباهی رفته افراد عاقل در اقلیت هستند و بی عقل خوانده می شوند؛ در نهایت گاهی اوقات بی عقلی کاملاً نسبی می شود چرا که مردم با عقل بودن را با رسومات و قراردادهای خود می سنجند. اگر همچنان بخواهیم بر روی تعریف خود از بی عقلی باقی بمانیم، باید اذعان کنیم دیگر بی عقلی ارزشی منفی ندارد. در واقع کسی که بی عقل است با ما و میانگین های ما متفاوت است. میانگین هم امری کاملاً نسبی و قابل تغییر است، پس در بیشتر موارد بی عقلی فاقد ارزش مثبت یا منفی است.

اکنون باید پرسید اگر بی عقلی مفهومی عاری از ارزش مثبت یا منفی است پس چرا برای ما اهمیت دارد؟ چرا شخصیت های داستانی بی عقل تا این حد در ذهن ما باقی مانده اند؟ چرا این قدر آنها را دوست داریم؟ پاسخ این است که آنها ما را متوجه وضعیتی می کنند که فکر می کنیم میانگین است و به آن عادت کرده ایم. آنها کودکی و سادگی ما را به یادمان می آورند. آنها ما را از قواعد مرسوم رهایی می بخشند و به ما اجازه تفکر آزاد می دهند. گاهی اوقات با دیدن یا به یاد آوردن آنها به قدری می

خندیم که به سرحد گریه می رسیم، چرا که همانند ماهی از آبی که در آن زندگی می کنیم غافل شده ایم. گاهی اوقات آب ماهی آلوده و کدر می شود، اما ماهی ها متوجه این مساله نمی شوند. تنها یک ماهی خارجی (خارج از روال مرسوم) است که می تواند به دیگر ماهی ها آلودگی آب را نشان دهد.

سپهر مشاوره دینی